مبنای دیگر در وضع ضمایر غایب:

ممکن است بگوییم وضع در «هو» چنین است که واضع «کل مصداق لمفرد مذکر غایب» را تصویر می کند و لفظ را بر همان وضع می کند. این وضع خاص، موضوع له خاص می باشد. پس معنای «هو» مصداق مفرد مذکر است و این معنا، معنایی اسمی است. و لذاست که این معنی می تواند جانشین «هو» شود («هو زیدٌ» = مصداق مفرد مذکر غایب زید است)

بر این مطلب می توان مؤید آورد که اهل ادبیات عرب، ضمایر را از انواع اسم دانسته اند، در حالیکه طبق نظریه امام خمینی ضمایر غایب ایجادی هستند و اصلا معنا ندارند تا اسم یا حرف باشند و طبق برخی مبانی دیگر (مبنای بعد) هم ضمایر بی معنی می شوند.

**

مبنای دیگر در وضع ضمایر غایب:

ممکن است بگوییم ضمیر غایب وضع شده است برای اینکه جانشین اسم ظاهر شود. در این صورت «هو» وضع شده است «مرآة و نائباً للاسم الظاهر» یعنی همانطور که در «هذا» می گفتیم وضع شده است «آلة للاشارة» و می گفتیم معنا ندارد، بلکه باعث می شود تا مشارٌ الیه در ذهن حاضر شود، همین طور می گوییم «هو» آینه است تا در آن مرجع آن دیده شود و لذا وقتی می گوییم «زیدٌ جاء و هو راکب»، «هو» مرآتی است که در آن مرجع آن دیده می شود. به این بیان ضمایر غایب، معنا ندارند ـ مثل اسماء اشاره ـ ولی موضوع له دارند (مرآتیت) و لذا مثل اسماء اشاره و هیأت های انشائیه از تقسیم بندی «وضع عام/خاص ؛ موضوع له عام/خاص» خارج هستند چراکه این تقسیم بندی مربوط به الفاظ معنا دار است.

ان قلت : اگر ضمایر، نائب اسماء ظاهر می باشند، به حکم اینکه می توان همه جا به جای نائب، «منوب عنه» را به کار برد، پس باید بتوان در همه موارد به جای ضمیر، اسم ظاهر را به کار برد در حالیکه در مواردی که ضمیر به عنوان عائد است، اسم ظاهر ـ نوعاً ـ نمی تواند به کار برده شود (زیدی که همراه با او آمدم ≠ زیدی که همراه با زید آمدم)

قلت : سابقاً گفتیم برخی از امور از قواعد زبانی است یعنی همانطور که چیزی می تواند شرط و یا جزء موضوع له باشد [چنانکه در تقریر مرحوم **نائینی** وجود داشت] و یا شرط و جزء وضع باشد [چنانکه در تقریر مرحوم **اصفهانی** مطرح شد]، همینطور می تواند شرط و یا جزء موضوع یعنی لفظ باشد. به این معنی که واضع بگوید شرط این «لفظ» آن است که همواره مبتدا باشد [چنانکه مثلا عرب «إنّ» و «أنّ» را هم معنی می داند در حالیکه شرط استعمال یکی را حضور در صدر کلام می داند و شرط استعمال دیگری را، این نمی داند]. پس ممکن است کسی بگوید موضوع له

(معنی) در حروف و اسماء، واحد است ولی شرط لفظ آن است که در جایی استعمال شود و در جایی استعمال نشود.

توجه شود که : در اینجا نمی توان اشکالی که مرحوم **نائینی** مطرح کرده است، را وارد دانست چراکه استعمال لفظ (موضوع) در معنایی که موضوع له آن است، «صحیح» است، هر چند واضع خلاف آن را شرط کرده باشد ولی پای بندی به «شروط متعلق به لفظ» از زمره قواعد زبان است و اگر آن را نبپذیریم، از قانون زبان خارج شده و **غلط** صحبت کرده ایم.

**

جمع بندی وضع در ضمایر غایب :

تا کنون سه مبنا را تقریر کردیم که با مشکله ای مواجه نیست.

الف) مبنای امام : «هو» وضع شده به عنوان آلت اشاره به غایب (یا به تعبیر ایشان، وضع للاشارة الی الغایب)

ب) مبنای «وضع خاص ؛ موضوع له خاص»

ج) مبنای وضع ضمایر به عنوان «مرآت»